



بررسی حکم نصف بودن دیه زن

بررسی حکم نصف بودن دیه زن

اولاً ببینیم مسأله نصف بودن دیه زن نسبت به مرد جای خدشه و شبهه دارد یا ندارد؟ ظاهراً هیچ جای شبهه و خدشه نیست، ثانیاً مسأله، اجماعی علمای اسلام است، یعنی مخصوص شیعه نیست، در کتب فقهای عامه، ادعای اجماع فقهای مذاهب اربعه شده است، حتی بعضی از مذاهب مهجوره هم در این مسأله نظرشان همین است. بنابر نقل کتابی که ما مراجعه کردیم فقط دو نفر غیر معروف از علماء قدیمی اهل سنت مخالف با این مسأله اند که مخالفت آنها هم مخالفت با اجماع محسوب نمی شود، علاوه بر این روایات مستفیضه فراوانی در این باب هست. بنابراین اصل مسأله جزو مسلمات فقه اسلامی است که همه مذاهب در او متفق اند.

اینجا می رسیم به این مسأله که آیا آنچنانی که گفته می شود این تنصیف دیه زن نسبت به مرد ناشی از رجحانی است که اسلام نسبت به جنس مرد بر جنس زن قائل است؟ آیا اسلام می خواهد با این تشریح زن را تحقیر کند؟ آیا دو جنسی به معنای دو مرتبه و دو درجه بودن انسانیت است؟ آنطور که دشمنان اسلام تبلیغ می کنند یا نه؟ مسأله این نیست، مسأله برمی گردد به يك حکمت و معرفت عظیم و وسیعی که وقتی انسان تأمل کند و به گوشه هایی از آن معرفت برسد آن را با همه وجود تصدیق خواهد کرد. ما در این بحث فقهی قصد این را نداریم که درباره حکمت احکام الهی بحث کنیم لذا يك اشاره مختصری عرض می کنیم و می گذریم، اما بدانید این مسأله جزو مسائل مهم است و معتقدان به اسلام و عالمان اسلامی جای بحث فراوان و بیان حقایق بسیاری را در اینجا دارند که متأسفانه کوتاهی می شود و این بحثها نمی شود، دشمن هم بالاخره از هر منفذی که بتواند اعتقاد مردم را سست کند استفاده می کند.

بر خلاف آنچه که از طرف دشمنان گفته می شود وجود این حکم و امثال آن در فقه اسلامی، معنایش این نیست که فقه اسلامی برای مردها و به عبارتی فقه مذکر است و زنها در آن فقه مغفول عنه واقع شده اند، نظر اسلام به دو جنس را می شود از دو منظر مورد ملاحظه قرار داد، يك منظر منظر اصل انسانیت و جوهر و حقیقت انسانیت است و هر آنچه که بر این جوهر و حقیقت مترتب می شود چه در نفس انسان، چه در سرنوشت انسان، چه در راهی که انسان را به آن سرنوشت می رساند، درجات عالی و رفیعه ای که انسان، می تواند به آنها برسد و چه آنچه که مربوط به حقوق اساسی انسان است، حق آزادی او، حق تعقل او، حق تکلیف او (تکلیف هم به يك معنا، يك حق است) حق اختیار و اراده او، حق مالکیت او و از این قبیل حقوق که اینها همه مترتب بر جوهر انسانیت و مربوط به اصل انسانیت است، گاه نظر اسلام به دو جنس زن و مرد، از این منظر است و گاه از منظر بعضی از عوارض و لواحق و شرایط خاص زندگی است یعنی، از لحاظ جسمانی و طبیعی، از لحاظ تعهدهای اجتماعی و امثال اینها، اسلام از این دو منظر به زن و مرد نگاه می کند.

اما از منظر اول، اسلام هیچ فرقی بین زن و مرد نمی بیند، جنسیت زن و مرد هیچ تأثیری در جوهر انسانیت و در حقوق اساسی آنها ندارد و از این نظر هیچگونه اختلاف و تفاوتی در بین اینها نیست، هر دو آزادند، هر دو حق انتخاب دارند، هر دو تکلیف دارند، هر دو می توانند درجات عالی انسانی را طی کنند، هر دو حق فرا گرفتن علم دارند، هر دو



وظایف سنگین جهاد فی سبیل الله را بردوش دارند، جهاد که فقط شمشیر زدن نیست، بعضی از انواع جهاد از شمشیر زدن و به جبهه رفتن خیلی مشکلتر است، تکالیف الهی بر هر دو واجب است، تکالیف الهی فرصتهای تعالی و عروج انسانند که انسان به وسیله این تکالیف می تواند عروج پیدا کند، این راهها همه بدون هیچگونه تفاوتی در مقابل زن و مرد یکسان گشوده است.

پس از منظر اول یعنی منظر انسانیت و جوهر انسانیت و سرنوشت و تکالیف و حقوق انسانی، اسلام هیچ تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است، لذاست که در آیات کریمه قرآن در موارد زیاد زن و مرد را با هم می آورد: ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات، و الصادقین و الصادقات و الصابرين و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات، و الصائمین و الصائمات و الحافظین و الحافظات و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما^(۱)، اینجا ده خصوصیت است که در همه اینها زن و مرد یکسان مورد ملاحظه الهی قرار می گیرند، یا حتی خدای متعال در مواردی برای اینکه يك مثال و نمادی در مقابل چشم بشر قرار بدهد يك زن را انتخاب می کند، اینکه يك زن را انتخاب می کند در مقابل آن مردم جاهلی که آن وقت خیال می کردند بین زن و مرد فرقی هست، بسیار پرمعنا دارد و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأت فرعون^(۲) می توانست حضرت موسی را به عنوان نمونه مؤمنان مثال بزند اما زن فرعون را مثال می زند، اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة در طرف بدی هم همینطور است و ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط^(۳)، یعنی در میدانهای انسانی، در میدان تکامل و تعالی از طرف عروج و سقوط، از طرف تکالیف و حقوق، هیچ فرقی بین زن و مرد نیست، بنابراین از منظر اول هیچ تفاوتی بین مرد و زن نیست.

اما از منظر دوم: نگاه به واقعیت های دو جنس است، يك واقعیت هایی در طبیعت این دو جنس وجود دارد مثلا شیردادن يك تکلیف طبیعی بردوش زن است، مرد که نمی تواند شیر بدهد، یا فرض بفرمایید حضانت کودک (که هم تکلیف است و هم به يك معنی حق است) مربوط به زن می باشد بعضی واقعیتها هم مقرراتی است که از خصوصیات طبیعی ناشی شده است. مثلا نان آوری خانواده يك تکلیف بردوش مرد است. زن اگر همه ثروت دنیا را هم داشته باشد وظیفه ندارد که مخارج و هزینه های زندگی را بدهد، اینها همه ناشی از واقعیتهای دو جنس است، یعنی خدای متعال این دو جنس را برای مصالحشان، برای بقای نسل، برای آبادی این عالم، برای اداره صحیح عالم طبیعت به دو گونه مختلف از لحاظ جسمانی و احساسی آفریده است. این وظائف که بردوش اینهاست براساس آن واقعیتهاست. این واقعیتهای طبیعی اعم از جسمانی یا احساسی، در نوع تکالیفی که متوجه اینهاست و همچنین بعضی نوع حقوقی که اینها دارند، مؤثر است مثل حق نفقه و کسوه که زن نسبت به مرد دارد، زن ممکن است بتواند کار هم بکند درآمد هم داشته باشد ولی موظف نیست که در زندگی مشترک چیزی خرج کند. يك ترکیب طبیعی را خدای متعال براساس مصالح و حکمی به وجود آورده است براساس این ترکیب طبیعی و برای اینکه زندگی را باهم اداره کنند، کارها و حقوقی را برای این گذاشته است، وظائف و حقوقی را هم برای آن، گذاشته است، مثلا در امر حجاب، حجاب زن سختگیرانه تر است تا حجاب مرد، مرد هم در يك مواردی باید حجاب را رعایت کند و بعضی از بدن خود را بیوشاند اما در مورد زن این معنا بیشتر است، چون لطافت زن و خصوصیاتى که در او وجود دارد که مظهر زیبایی و ظرافت در خلقت قرار داده شده، ایجاب می کند که اگر بخواهیم جامعه آرامش و سلامت طبیعی خود را حفظ کند و آلوده نشود، فساد در آن به وجود نیاید بایستی این جنس را در پوشش نگه داشت. و این، از وضع طبیعی و آنچه که از تنظیم اداره عالم در دیدگاه الهی وجود دارد، ناشی می شود.

یکی از چیزهایی که عامل تفاوت در مورد زن و مرد است مسأله مال و اقتصاد می باشد که يك جاهایی تأثیر می گذارد، در مسأله قصاص دو جنبه وجود دارد، یکی جنبه انسانی که جان در مقابل جان است، در اینجا هیچ تفاوتی ندارد، زن مرد را بکشد یا مرد، زن را بکشد هر دو حکمش قصاص است. یعنی از دیدگاه اهمیت نفس که من قتل



نفسا فکانما قتل الناس جميعا که اهمیت نفس را نشان می دهد، هیچ فرقی در بین نیست. اما از جنبه مالی که در این مسأله هست، اختلاف وجود دارد، برای مرد يك امتیاز مالی قرار داده شده است. این امتیاز مالی که برای مرد قرار داده شده در مقابل تکلیف مالی است که بردوش اوست نه فقط در امر خانواده بلکه چون تولید مال و ثروت عمدتاً به وسیله مرد انجام می گیرد. این، ربطی به ارزش انسانی ندارد. مرد برای ورود در میدانهای اقتصادی و مالی است نه اینکه زن حق ورود در فعالیت اقتصادی را ندارد، زن گرفتاری و مسائل گوناگونی دارد، ظرافت جسمانی، روحی و احساسی دارد در هر میدانی نمی تواند وارد بشود، طاقت هر برخوردی را ندارد گرفتاریها و تکالیف طبیعی مربوط به تولید مثل را دارد. اینها محدودیت هایی برای او در ناحیه مالی و اقتصادی و فعالیتهاى مربوط به اینها ایجاد می کند، مرد این محدودیتها را ندارد برای همین کارهاست لذا بار مسائل اقتصادی بردوش او است. لذا در این زمینه این امتیاز را به او می دهند بین ديه مرد و ديه زن تفاوت است اما نه به خاطر اینکه قیمت مرد بیشتر از زن است، قصاص در مورد همه هست، نفس در مقابل نفس، اما چون در میدان مسائل مالی این یکی فعال است، بطور غالب منشأ مال و تولید ثروت است (چون همه اینها مبنی بر غلبه است، والا موارد استثنایی هم داریم مثل آن خانم محترمی که در صدر اسلام به آن شاعر گفت این یهودی را بکش، مرد شاعر ترسید و به گوشه ای خزید، خود این خانم بلند شد و با ضربه عمود آن یهودی را از بین برد در حالی که آن شاعر از ترس می لرزید. از این قبیل هم در زمان ما و هم در گذشته بوده است. اما اینها موارد نادر است. احکام عمومی براساس موارد نادر وضع نمی شود براساس موارد غالب وضع می شود) لذاست که از جهت ارزش مالی و مادی که مربوط می شود به نقش عمومی مرد در زمینه تولید ثروت، اینها با هم متفاوت اند. لذا اگر زن، مرد را به قتل برساند رد ديه لازم است ولی اگر مرد زن را به قتل برساند رد ديه لازم نیست.

البته بعضی از این تفاوتها هم که در فقه مسلم دانسته شده مثل مسأله افتاء و قضاء قابل خدشه است ما نمی توانیم خیلی تصدیق کنیم که شرط مفتی مرد بودن است، این البته موکول به جای خودش است شاید در بعضی از مسائل اصلاً بایستی زن فتوا بدهد، یعنی بعضی از مسائل هست که موضوع آن مسائل را من و شما که مردیم قادر به فهمیدنش نیستیم، هرچه هم که تشریح کنند موضوع برای ما روشن نمی شود، موضع رازن می تواند تشخیص بدهد، شاید در این موارد کسی بگوید، متعین است که زن برای زنان (در مسائل مختص زنان) فتوا بدهد. علی ایحال نمی خواهیم الان آنچه را که در فقه در مقام اختلاف بین زن و مرد گفته شده اینها را مسلمت فرض کنیم، بعضی از آنها مسلم است، مثل همین مسأله ديه بعضی هم واقعا مسلم نیست یعنی قابل تجدید نظر است مثل همین مسأله فتوا و مثل مسأله قضاوت حتی مسأله امامت جماعت را که بعضی از بزرگان برای زنها حق امامت جماعت قائل نبودند ما قبول نکردیم.

البته روایات ما در زمینه تنصیف ديه زن نسبت به مرد فراوان است لذا ما به اجماع استناد نمی کنیم، روایات مستفیضه با سندهای بسیار خوب داریم که در آن هیچ بحثی نیست، اما اهل سنت که اجماع ادعا کرده اند اجماع در مسلك آنها دلیل مستقل است به خاطر رجوع به سنت نیست آنچنان که در اجماع ما وجود دارد آنها به اجماع قائلند، همه علمایشان معتقد به این، هستند. بنابراین اصل مسأله اختلاف ديه زن و ديه مرد يك امری است که هم از لحاظ فقه مسلم است و جای تردید در آن نیست، هم از لحاظ اعتبار و منطق امری موجه و قابل قبول است. بر این اساس، مسأله ای که محقق فرمودند روشن می شود یعنی اگر ما هیچ مدرکی هم در اینجا نداشتیم می توانستیم این معنا را تمام کنیم با استفاده از آنچه که در شرکت رجلین نظیرش گذشته است که اگر چنانچه دو زن شرکت کردند در قتل يك مرد، می توان هر دو را قصاص کرد و رد ديه در اینجا وجود ندارد. اما اگر دو زن بیشتر شد آن وقت رد ديه وجود دارد. روایتی هم در اینجا هست و آن روایت محمد بن مسلم است:

متن روایت:



و باسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد ابن عبدالله، عن العلا، عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن امر أثنين قتلنا رجلا عمدا، قال: يقتلان به، ماختلف في هذا أحد^(٤). باسناده یعنی اسناد شیخ (رحمه الله) در تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی، طریق شیخ به محمد بن احمد بن یحیی طریق صحیح و معتبری است، محمد بن احمد بن یحیی هم صاحب نوادرالحکمه (کتاب بسیار جامعی بوده است) از بزرگان قمیین است که ما گفتیم یا از کبار طبقه هشتم و یا از صغار طبقه هفتم است. محمد بن الحسین که مراد محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب است ایشان هم از بزرگان اشعریین و محدثین قم و از طبقه هفتم است. محمد بن عبدالله مشترک بین جماعتی است که بعضی ثقه و بعضی غیرثقه اند، لکن این محمد بن عبدالله علی الظاهر و طبق قرائن محمد بن عبدالله بن هلال است یعنی آن محمد بن عبدالله که محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از او در کافی و تهذیب مکررا نقل کرده است و او از علاء بن رزین نقل می کند همین محمد بن عبدالله بن هلال است، البته ایشان صریحا توثیق نشده است، لکن در طرق رجال کامل الزیارات ابن قولویه واقع شده است و این برای وثاقت این بزرگوار کافی است. علاء بن رزین هم که از بزرگان اصحاب است جلالت شأن محمد بن مسلم هم معلوم است. در این روایت حضرت فرمودند هر دو قصاص می شوند، ردّ دیه در اینجا دیگر وجود ندارد در حالی که اگر دو مرد بودند می فرمود نصف دیه هر کدام را که یک دیه کامل میشود برگرداند اینجا نفرموده است که رد کنند، حالا این جمله ما یختلف فی هذا احد را امام برای چه فرمودند شاید می خواهند بگویند قضیه اجماعی است یعنی ما در این فتوا تنهانیستیم دیگران هم هستند یا اینکه این حکمی است که شبهه ای ندارد شاید یک نوع تأکیدی برای این حکم باشد.

[شروع جلسه ۱۲۵ - دوشنبه: ۸/۱۲/۷۹]

بسم الله الرحمن الرحيم

روایتی را در مورد مسأله محل بحث مطرح کردیم کیفیت دلالت و سند آن را هم بیان کردیم. البته بعضی از بزرگان مانند مرحوم صاحب جواهر روایت را صحیح خواندند، مرحوم آقای خویی هم که در علم رجال صاحب نظر و خبره هستند می فرمایند: علی الاظهر این روایت صحیح است. مرحوم صاحب ریاض می فرمایند: خبر محمد بن مسلم بل صحیحته کما قیل. معلوم می شود که قبل از مرحوم صاحب ریاض هم بعضی این روایت را به عنوان صحیح ذکر کرده اند. چون در مسأله همین یک روایت است - اگر چه مسأله علی القاعده است - لذاست که موضوع سند آن برای این بزرگان اهمیت پیدا کرده، که آیا صحیح است یا صحیح نیست، مرحوم آقای خویی کانه اشاره به اختلاف می کنند و می فرمایند: الاظهر انها صحیحة. منشأ این اختلاف، محمد بن عبدالله است که در این سند واقع است. بعضی از رجال این سند با اینکه به اسم کاملشان تصریح نشده ولی معلوم و شناخته شده هستند، علاء: چند علاء داریم^(٥) اما آن علائی که از محمد بن مسلم معمولا روایت می کند علاء بن رزین القلاء^(٦) است که شاگرد و مصاحب محمد بن مسلم بوده و از او روایت می کند و ثقه است. همچنین محمد بن الحسین متعدد^(٧) است لکن آن که معمولا از محمد بن عبدالله روایت می کند و محمد بن احمد بن یحیی (صاحب نوادرالحکمه) از او روایت می کند، همان محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب است که از بزرگان محدثین قمی و از اشعریین است، ایشان هم وثاقتش محل کلام نیست. بین این دونفر، محمد بن عبدالله قرار گرفته است. محمد بن عبدالله هم چند نفر^(٨) داریم بعضی شان ثقه اند مثل محمد بن عبدالله ابن زراره و غیر آن و بعضی غیر ثقه اند، لکن آن محمد بن عبدالله که طبق سندهای کافی و تهذیب بحسب آنچه که در کتاب شریف مرحوم آیه الله العظمی بروجری^(٩) آمده است که واقع بین محمد بن الحسین و علاء بن رزین است، محمد بن عبدالله بن هلال است، در بین رجال سند آن کسی که مورد



شبهه است همین محمد بن عبدالله است. اگر ما بخواهیم به این روایت اطلاق صحیحه کنیم شرطش این است که همه رجال سند علاوه بر امامی بودن بالخصوص توثیق شده باشند چون صحیحه بنا بر اصطلاح متأخرین (از زمان علامه (ره) به این طرف) آن است که تمام رجال سند امامی و به طور خاص توثیق شده باشند، در اصطلاح قدما هر روایت معتبری را صحیحه می گفتند، لکن از زمان مرحوم علامه که طرق و اسناد روایات را به صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کردند هر کدام از این چهار اصطلاح يك معنای خاصی پیدا کرد. پس طبق این اصطلاح توثیقات عامه کفایت نمی کند که يك روایت را صحیحه بدانیم و محمد بن عبدالله بن هلال توثیق خاص نشده است نه در کلمات نجاشی و نه در کلمات شیخ و دیگر بزرگانی که اهل این معنا هستند، ایشان را بالخصوص توثیق نکردند، پس اظهار این است که صحیحه نباشد، اما معتبره است، چون اسم این بزرگوار در طرق کامل الزیارات آمده است که بنا بر آنچه ما اختیار کردیم، که هر کسی که در طرق کامل الزیارات ابن قولویه واقع بشود ما او را مشمول توثیق عام ایشان می دانیم. از این روایت به معتبره محمد بن مسلم، تعبیر می کنیم. بنابراین، این که مرحوم آقای خویی می فرمایند:

الظاهر كونها صحیحة درست نیست، باید گفت: الاظهر كونها معتبره.

نکته دوم: این است که خود مرحوم آقای خویی در این اواخر، از آن مبنای خودشان (یعنی قبول روایاتی که در سند آنها رجال کامل الزیاره واقع شده) برگشتند، يك نوشته ای هم منتشر کردند که ما هر کسی که در طرق کامل الزیاره واقع بشود او را موثق به نمی دانیم مگر آن راوی که ابن قولویه از او به غیرواسطه روایت می کند که شیخ ابن قولویه محسوب بشود، بنابراین مبنا، علاوه بر این که این روایت صحیحه نیست، اصلاً معتبره هم نیست ولی ما اعتقادمان این است که این روایت، معتبره است.

اما از لحاظ دلالت: يك حرف این است که کسی بگوید امام (علیه السلام) فرمودند: تقتلان به، این دو نفر قصاص میشوند، پس آنچه در این روایت به آن تصریح شده است عبارت از حکم قصاص است، اما اینکه نصف دیه را رد نمی کنند، در این روایت نیست، بنابراین اگر تنها همین روایت بود می گفتیم در این روایت حکم قصاص آمده است، ردّ دیه هم نیامده است، پس ردّ دیه واجب نیست. لکن در روایات ردّ دیه (که قبلاً در باب شرکت در قتل خواندیم) بعضی روایات مطلق است شامل آن صورتی هم می شود که همه قاتلان یا بعضی از آنها زن باشند یعنی اگر همه این قاتلها زنند که يك مردی را کشته اند یا بعضی از آنها زنند، پس لازمه ی اطلاق آن روایات این است که در صورت شرکت زن در قتل مرد، ردّ دیه به او هم تعبداً لازم است و نمی شود گفت که آن اطلاق با این معتبره تقييد می شود، زیرا این معتبره دلالت ندارد بر عدم ردّ دیه، چون نسبت به ردّ دیه ساکت است، اگر آن روایات را نداشتیم می گفتیم این روایت نسبت به رد یا عدم رد دیه ساکت است پس ردّ دیه واجب نیست و مسأله تمام بود. اما چون آن روایات را داریم کسی بگوید که آن روایات مطلق اند و شامل صورت شرکت هم زن و هم مرد در قتل می شود و فرموده است ردّ دیه می شود. لذا اخذ به اطلاق آن روایات می کنیم.

البته در بعضی از آن روایات تصریح شده است، کشته ها مرد باشند «فی رجلین قتل رجلاً» یا «إذا قتل رجلاً وثلاثة رجلاً» لکن در بعضی از روایات تصریح نشده به اینکه کشتگان مرد باشند مثل صحیحه حلبی.

۱- محمد بن یعقوب عن علی ابن ابراهیم عن ابیه وعن محمد بن بحیبی وعن احمد بن محمد جمیعاً عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي قال: عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی عشرة اشترکوا فی قتل رجل، این عشرة می سازد با اینکه هر ده نفر زن باشند یا بعضی مرد و بعضی زن باشند یا اینکه همه مرد باشند، امام (علیه السلام) هم در مقام جواب استفسال نکردند، نپرسیدند که هل هؤلاء العشرة كانوا کلهم رجلاً او بعضهم نسوة پس جواب مطلق است آنجایی که کشته ها زن باشند را شامل می شود.

روایت دیگری که این هم سندش خوب است موثقه فضیل بن یسار است:

۲- عن علی ابن ابراهیم عن ابیه عن احمد بن الحسن المیثمی عن ابان عن فضیل ابن یسار قال قلت لابی جعفر (



علیه السلام) عشرة قتلوا رجلا این ده نفر مرد یا زن اند یا بعضی مرد و بعضی زن اند، شامل همه اینها می شود. حضرت فرمود: ان شاء اولیائهم قتلوهم جميعا و غرموا تسعة دیات، اگر می خواهند همه را می توانند به قتل برسانند، لکن به هرکدام از اینها نه دهم دیه، برگردانند.

البته در روایت دیگری هم تعبیر عدّه آمده است، منتهی در بحث شرکت در قتل به آن روایت عمل نکردیم. آن همان روایتی است که می فرماید: ولی مقتول می تواند يك نفر را به قتل برساند نه بیشتر «اجتمع العدة على قتل رجل واحد حکم الوالی ان یقتل ایهم شأؤوا و لیس لهم ان یقتلوا اکثر من واحد» این روایت و جمع بین روایات را آنجا مفصل بحث کردیم.

پس از طرفی این روایات مطلق بود و شامل می شد آنجایی که همه جانیان مرد باشند یا بعضی مرد و بعضی زن، باشند پس وقتی که جانی زن هم باشد ردّ دیه لازم است. و از طرف دیگر این روایتی هم که محل کلام است یعنی معتبره محمد بن مسلم متعرض مسأله ردّ یا عدم ردّ دیه نیست، بنابراین نمی شود از این روایت عدم الرد را استفاده کرد، و نتیجه این بشود که در مسأله ی مورد بحث، یعنی قتل مرد به وسیله ی دو زن هم ردّ فاضل دیه به شرکاء لازم است، حال در اینجاست که ذیل روایت کاملا در ظهور روایت تأثیر می گذارد، آن ذیل این بود که حضرت فرمودند: ما یختلف فی هذا احد این ذیل، گویا به مضمون همان روایات شرکت اشاره می کند.

در مسأله شرکت دومی بیشتر در قتل يك رجل، بین فقهای عامه و فقهای مکتب اهل بیت يك اختلاف عمده ای وجود دارد و آن اختلاف این است که آنها قائلند که تمام شرکاء در قتل را قصاص می کنند و فاضل دیه هم رد نمی شود. ولی در روایات اهل بیت (علیه السلام) این است که قصاص می کنند (البته قدر مسلمش تا ده نفر است نه بیشتر)، اما فاضل دیه به آنها ردّ می شود این يك اختلاف عمده ای است که معلوم می شود در زمان حضرت باقر علیه الصلاة والسلام نیز این اختلاف بوده است. البته زمان حضرت باقر (علیه السلام) هنوز این فقهای بعدی معروف، نبودند یعنی مالک اول کارش بود، ابوحنیفه هم اصلا مطرح نبود، دیگران هم به طریق اولی، ولی فقهای معروفی در مناطق دنیای اسلام و عمدتا در مدینه بودند که آنها قائل به قصاص به غیر ردّ فاضل دیه بودند. امام (علیه السلام) می فرماید: قصاص مع ردّ فاضل الدیه، پس در مسأله شرکت رجلین در قتل يك مرد، بین ما و آنها اختلاف وجود داشت، اما در اینجا (شرکت دو زن) حضرت می فرمایند: ما اختلافی با هم نداریم همه ما معتقدیم که ردّ فاضل دیه لازم نیست این ذیل اولاً ظهور این روایت را در عدم الرد تقویت می کند، بدون این ذیل، این روایت نسبت به ردّ و عدم الرد، ساکت بود اما با این ذیل به این معنایی که عرض کردیم در عدم الرد، ظهور پیدا می کند اگر ظهور در عدم الرد پیدا کرد آن وقت آن دو روایت مربوط به باب شرکت در قتل که شرکت زن را هم شامل می شد یعنی مطلق بود، ظهور این روایت موجب می شود که آن روایات را تقیید کند. ثانیاً: خود این ذیل، تقویت می کند ظهور آن روایات را در این که مراد شرکت رجال است نه شرکت رجل و مرثه، نشان می دهد که مراد از عده یا عشره که در آن روایات بود رجال است نه اعم از رجال و نساء همچنانکه مختصر ظهوری را هم شاید در اختصاص حکم به مردان داشت زیرا انصراف اولی ذهن از جمله عشرة قتلوا... رجال است، یعنی ده نفر مرد، یکنفر را می کشند، اما در حد ظهور قابل توجهی نبود، این ذیل در این روایت، موجب می شود که در آن روایات ظهور عشرة و عدّه در رجال تقویت بشود.

اگر چه بدون این ذیل هم کلام امام (علیه السلام) که در مقام بیان حکم شرعی، فقط قصاص را مطرح کردند و متعرض مسأله ردّ و عدم ردّ نشده اند خالی از ظهور در عدم الرد نیست و الا اگر بود بیان می کردند این از قبیل اطلاق مقامی است. وقتی مقام، مقام بیان است و سکوت می کند کانه يك شمولی را در این بیان به وجود می آورد که از او تعبیر می کنند به اطلاق مقامی اما این ظهور آنچنان نیست که در مسأله به این مهمی ما به آن تکیه بکنیم. لکن وقتی این ذیل آمد که لایختلف فی هذا احد موجب می شود که همین ظهور، تقویت بشود معلوم می شود مراد این



است که ردّ دیه وجود ندارد. بنابراین اگر در روایات باب شرکت این شبهه وجود می داشت که بعید هم نبود کسی اینطور شبهه ای بکند بخصوص در این مسأله مهم و جنجالی، ذیل این روایت این شبهه را برطرف می کند. در آن روایات عدّه و عشرة يك حرف دیگر هم می شود گفت و آن این است که بگوییم مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند که ردّ دیه مخصوص مورد مرد باشد این يك استظهار قابل قبول و قابل توجهی است در مواردی تناسب حکم و موضوع حدود موضوع را معین می کند، یعنی این حکم مناسب چنین موضوعی است، قابل تطبیق با موضوعی که این خصوصیت رانداشته باشد نیست، آنجا وقتی می گویند فاضل دیه را برگردان یعنی آن کسی که می خواهی قصاص او را از بین ببری او يك چیزی زیادی دارد آن زیادی را برگردان، فرض بفرمایید سه نفرند که يك مردی را کشته اند شرعا قصاص سه نفر جایز است اما سه دیه در واقع در اینجا نابود می شود در حالی که شما بیش از يك دیه (برابر آن قتل) استحقاق ندارید پس باید آن دو دیه دیگر را برگردانی. یا اگر دو مرد کسی را کشته بودند، اینجا يك نفر زیادی است اگر چه شارع اجازه داده است که هر دو قصاص بشوند اما وقتی می گویند ردّ دیه کن یعنی آن يك دیه اضافی را ردّ کن. حال اگر فرض کنیم که آن دو نفر که قاتل بودند، دیه اضافی ندارند، اینجا دیگر ردّ دیه معنا ندارد پس وقتی می گوید دیه را برگردان خود این، حاکی از این است که يك دیه اضافی وجود دارد که می گوید برگردان و این در آنجایی تناسب دارد که قاتل چند مرد باشند. آنجایی که زن باشد دیه اضافی وجود ندارد. بنابراین تناسب بین حکم و موضوع هم در آن روایات این معنا را حکم می کند.

يك شبهه ای در اینجا مطرح است آن این که ما در باب قصاص اکثر از واحد، احتیاج به دلیل خاص داریم این دلیل خاص در باب رجال وجود داشت که البته ما تاده نفر را قبول کردیم نه بیشتر، گفتیم اگر تا ده نفر در جنایت قتل شریک شدند می شود اینهارا به قتل رساند لکن باید به هر کدام نه دهم دیه برگردد، اما در باب شرکت زن در قتل، يك روایت داریم و آن امرتنان قتلتا رجلا است آیا به ثلاثه یا مثلا اربعة نسوه می شود این را سرایت داد؟ این همان چیزی است که مورد شبهه و خدشه است. البته این مسأله را با همین شیوه های معمول فقهی می شود تمام کرد، اما چون این روایت فقط در مورد صورت اشتراك دو زن است، در ذهن انسان شائبه ای باقی می ماند، البته فروعی را مرحوم صاحب جواهر بر این متفرع کردند که آنها را بیان خواهیم کرد.

۱- سوره احزاب: آیه ۳۵

۲- سوره تحریم: آیه ۱۱

۳- سوره تحریم: آیه ۱۰

۴- وسائل الشیعه: ابواب القصاص فی النفس ج ۱۹ باب ۳۳ ح ۱۵

۵- علاء بن الفضیل، علاء بن المقعد، علاء بن یحیی المکفوف و...

۶- ای کان یقلی السویق

۷- محمد بن الحسین بن سعید، محمد بن حسین بن سفر جلة، محمد بن حسین بن موسی الرضی و...

۸- محمد بن عبداللّه بن جعفر الحمیری، محمد بن عبداللّه بن رباط، محمد بن عبداللّه بن غالب، محمد بن عبداللّه

بن مهران و...

۹- کتاب ترتیب الاسناد